

قومیت، نابرابری آموزشی و تحولات جمعیتی

مهدی طالب*

محسن گودرزی**

چکیده

مقاله حاضر به مسئله هویت و ابعاد مختلف آن در استان سیستان و بلوچستان می‌پردازد. در این مقاله با استفاده از داده‌های گردآوری شده در چهار شهر استان سیستان و بلوچستان، تحولات جمعیتی استان در پرتو نگرشهای اجتماعی بررسی می‌شود. داده‌های مورد استفاده، از نمونه‌ای به حجم ۳۹۱۳ نفر از ساکنان چهار شهر زاهدان، خاش، چابهار و زابل گردآوری شده است. نتایج تحقیق نشان داده است که دو شیوه نگرش نسبت به هنجارهای خانوادگی وجود دارد. در یک سو هنجارهای خانوادگی با تأکید بر ارزشهای جمعگرایانه، تشکیل خانواده در سنین پایین و اهمیت نقش بزرگترها و در سوی دیگر، هنجارهای جدید خانوادگی با گرایشهای فردگرایانه، تشکیل خانواده در سنین بالاتر و گرایش نسبی به برابری در خانواده قرار دارد. این دو الگوی زندگی با تحصیلات و تمایل به مهاجرت نیز مرتبط هستند.

واژگان کلیدی: قومیت، نابرابری آموزش، تحولات جمعیتی، گروههای قومی-مذهبی، تحصیلات.

مقدمه

در عرصهٔ منازعات یا رقابتهای قومی و مذهبی تعداد و ترکیب جمعیت این گروهها همواره مبنای پی‌ریزی دعاوی قومی یا مشروعیت بخشیدن به جایگاه گروههای قومی و سهم آنها در نظام توزیع منابع است. از همین رو، بخش مهمی از سیاست قومی و مذهبی بر مسائل جمعیتی متمرکز است. مهار رشد جمعیت، جابجاییهای جمعیتی، پراکنده‌سازی و چگونگی توزیع سرزمینی گروههای قومی و مذهبی از جمله سیاستهایی است که برای کنترل این گروهها به کار گرفته می‌شوند. به همین ترتیب، گروههای قومی و مذهبی نیز در پی کسب منافع اقتصادی و سیاسی یا تقویت موقعیت چانه‌زنی خود در رقابتهای (اعم از رقابت با دیگر گروهها یا دولت) بر عوامل جمعیت‌شناختی تأکید می‌کنند. از همین رو رهبران و نخبگان اقلیتهای قومی رویه‌ها و سنتهای منتهی به افزایش جمعیت را تشویق می‌کنند.

با وجود آنکه ارادهٔ سیاسی در شکل دادن به مسئلهٔ جمعیت اهمیت زیادی دارد، فروکاستن نقش عوامل دیگر به این عامل شناخت ناقصی از این پدیده به دست خواهد داد. این نگاه با سیاسی‌انگاشتن رفتارهای جمعیتی نقش و تأثیر سیاستهای قومی را بر دگرگونی بنیانهای خود نادیده می‌گیرد. بدین معنا که سیاست قومی، با هدف مهار گروههای قومی - مذهبی، فرصتها را به صورتی نابرابر توزیع می‌کند و این نابرابری زمینه‌های شکل‌گیری سبک زندگی جدید حول ارزشهای فردگرایانه را فراهم می‌سازد. به همین دلیل انسجام آنها را تحت تأثیر فردگرایی و تمایل به رشد شخصی تضعیف می‌کند.

فرض اصلی مقاله این است که نابرابری آموزشی در دو گروه قومی - مذهبی، به دو شیوهٔ نگرش و زندگی خانوادگی با دو عملکرد متفاوت جمعیتی منجر شده است. فرض بعدی این است که دو شیوهٔ نگرش با سطح تحصیلات رابطه دارند و لذا به دلیل نابرابری آموزشی در میان دو گروه مذهبی دو شیوهٔ زندگی به صورتی معنادار میان دو گروه توزیع شده‌اند. از طرف دیگر، تحت تأثیر همین سازوکار تمایل به مهاجرت در دو گروه مذهبی با هم متفاوت است.

در نتیجه انتظار می‌رود که جمعیت اهل سنت به دلیل گرایش به هنجارهای خانوادگی سنتی و تمایل کمتر به مهاجرت بیشتر از جمعیت شیعیان که به ارزشهای فردگرایانه در خانواده و مهاجرت گرایش دارند افزایش یابد. بنابراین بخشی از دلایل تحولات جمعیتی - خصوصاً تحولات جمعیتی در سالهای آتی را - باید در زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی جستجو کرد.

تعریف گروه‌های قومی

از حیث اتیمولوژیک واژه قوم یا اتنیک از واژه یونانی اتنوس و اتنیکوس ریشه گرفته که به معنای کافرکیش و بی‌دین است. در زبان یونانی واژه یاد شده مضمونی منفی و مطرود داشته است. اما این واژه از قرن هجدهم به این سوء مضمون منفی خود را از دست داده و به واژه خنثی و توصیفی بدل و هم معنا با مفهوم نژاد به کار گرفته شده است. حتی در ایالات متحده و در آستانه جنگ جهانی یهودیان و ایتالیایی‌ها و سایر اقلیتهای دیگر در مقابل اکثریت مردم انگلیسی تبار، یک قوم خوانده می‌شدند و از آن مقصودی احترام‌آمیز مراد می‌کردند (هاچینسون^۱ و اسمیت ۱۹۹۶: ۱۵-۳).

واژه قوم معنای ثابتی نداشته است و همراه با تحولات دگرگون شده است. در یکی از چاپهای «فرهنگ انگلیسی آکسفورد» که در اواخر قرن گذشته تدوین شده برای واژه قوم معنای کفر یا موهومات کفرآمیز را آورده است. این معنا به تدریج جای خود را به معنای مردم‌شناختی و جامعه‌شناختی داد. در فرهنگ بین‌المللی زبان انگلیسی و بستر دو معنا برای واژه قوم ارائه شده است. نخست قوم به معنای غیرمسیحیان و غیرکلیمیان است مانند کُفار و بت‌پرستانی که مخالف یهودیت و مسیحیت‌اند. سپس این واژه ناظر به ویژگیهای جسمی و ذهنی نژادها یا مربوط به تمیز دادن گروه‌های نژادی براساس رسوم و ویژگی مشترک دانسته شده است (احمدی ۱۳۷۸: ۳۰). به این ترتیب معنای واژه قوم از امری مذهبی برای مشخص کردن کفار یا افراد غیر هم‌کیش به معنایی اجتماعی تحول یافت و اموری چون رسوم یا ویژگیهای نژادی مبنای تعریف آن شد. در اواسط قرن بیستم با اضافه شدن معیارهای فرهنگی در تعریف قومیت تحول دیگری در معنای واژه قوم روی داد و آن را بیشتر به مفهومی اجتماعی نزدیک کرد. به گفته لوییس اشتایدر، کاربرد مفهوم فرهنگی واژه «قوم» آن چنان زیاد شد که تدوین کنندگان سومین فرهنگ بین‌المللی و بستر دو تعریف جدید به تعریف قومیت افزودند: (۱) قوم ریشه گرفته از علائق نژادی، زبانی و فرهنگی گروه خاص نظیر سیاهان، ایرلندی‌ها، ایتالیایی‌ها، آلمانی‌ها، لهستانی‌ها و سایر گروه‌ها، (۲) قوم ریشه گرفته از فرهنگ اولیه بیگانه. جالب این است که در نخستین تعریف به جای حرف ربط «یا» از حرف ربط «و» در عبارت علائق نژادی، زبانی و فرهنگی

استفاده شده است. بنابراین در این ویژگی متمایز و مهم مفهوم نژادی تعریف اولیه نیز حفظ شده است در حالی که ایرلندی‌ها، ایتالیایی‌ها، آلمان‌ها و لهستانی‌ها به عنوان «نژادها» قابل طبقه‌بندی نیستند (احمدی ۱۳۷۸: ۳۰-۳۱).

نقطه مشترک همه تعاریف آن است که واژه یاد شده ناظر به گروهی اقلیت در مقابل اکثریت است. اما جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان این واژه را برای اشاره به ارتباط میان گروهی از افراد که خود را به واسطه برخی امور و اغلب ویژگیهای فرهنگی متمایز از دیگران قلمداد می‌کنند به کار می‌برند. گولبورن^۱ در مقدمه مجموعه چهار جلدی روتلج^۲ با عنوان «نژاد و قومیت: مفاهیم انتقادی» که مقالات مهم و پراجاچ را از دهه ۸۰ میلادی به این سو شامل می‌شود، به تاریخچه مشابهی اشاره می‌کند و یادآور می‌شود که مفهوم اتنوس در زبان یونانی بر تعلق، هویت و شمول برخی و مستثنی کردن دیگران در عضویت جمع معین دلالت دارد. در طول زمان معنای این واژه تغییر پیدا کرد؛ گاهی ناظر به مفهوم «دیگران» بود یعنی افرادی که به گروه مسلط تعلق ندارند و گاهی به همه گروهها اطلاق می‌شد. حتی امروزه نیز قومیت به انحاء مختلف فهم می‌شود و دانشجوی این رشته با توجه به واژه قومیت با طیف وسیعی از مفاهیم دیگر مانند «نژاد» مواجه می‌شود (گولبورن ۲۰۰۱: ۴).

به این ترتیب می‌توان سیر تحول واژه قوم را در مسیر کلی ترسیم کرد. معنای این واژه از قرون ابتدایی بر مضمون مذهبی و مشخص کردن افراد غیر هم‌کیش دلالت داشت و در قرون جدید به معنایی اجتماعی تغییر یافت. در مسیر دوم، واژه قوم از مفهوم نژاد جدا شد و به مفهومی برای مشخص کردن تمایزات فرهنگی به کار رفت. در این تحول، تمایزات نژادی براساس خصوصیات جسمی و خونی به تمایزات فرهنگی براساس رسوم، عقاید و در عبارتی کلی هویت اجتماعی و فرهنگی دگرگون شد. از رهگذر این تغییرات، قومیت کاربرد گسترده‌ای یافت و برای نامیدن گروههای متمایز فرهنگی، اجتماعی و سیاسی استفاده شد. این واژه را به مهاجرانی که از یک کشور خاص آمده‌اند اطلاق می‌کنند. مثلاً ایتالیایی‌ها، مکزیکی‌ها، چینی‌ها و... در عین حال این واژه برای پیروان مذاهب نیز به کار می‌رود، مثلاً یهودیها به عنوان یک گروه قومی همواره در مطالعات قومی بررسی شده‌اند. مفهوم قومیت برای مشخص کردن گروههای نژادی نیز به کار می‌رود. سیاهان، زردپوستان، سرخپوستان و... در بسیاری از مطالعات اجتماعی به عنوان گروه قومی مورد بررسی قرار گرفته‌اند. حاصل آنکه مفهوم قومیت همواره برای

توصیف «غیر» یا «دیگری» به کار رفته است و همواره بر وجود نوعی مرزهای تمایز دلالت دارد که خطوط آن گاه بر مبنای فرهنگ، گاه هنجارها و رفتارهای اجتماعی و گاه تعلق به واحدهای سیاسی نظیر دولت-ملت‌ها و گاه تمایزات نژادی ترسیم می‌شود. از این منظر است که گیرنا^۱ و رکس^۲ معتقدند که واژه قومیت اکثراً برای توصیف گروه‌های اقلیت به کار می‌رود. به اعتقاد آنها «گروه قومی» صرفاً برای طبقه‌بندی اقلیت و افراد پایین دست استفاده می‌شود در حالی که گروه‌های اکثریت و مسلط هیچ‌گاه خود را گروهی قومی نمی‌انگارند. از همین رو است که در بریتانیا اصطلاح «اقلیت‌های قومی» ابتدا به مهاجران غیرسفید پوست اطلاق می‌شد، حال آنکه در برخی کشورهای دیگر این اصطلاح برای اشاره به گروه‌هایی مانند بومیان استرالیا، سامی‌ها در کشورهای اسکانندیناوی، رومی‌ها یا کولی‌ها یا نخستین ملت‌های ساکن آمریکای شمالی (سرخپوستان آمریکا) که در پی زیست در خارج از حوزه اقتصاد و سیاست مدرن هستند استفاده می‌شود (گیرنا و رکس ۱۹۹۷: ۴).

مجموعه این مباحث نشان می‌دهد که برای مفهوم «قومی» مصداق واحد و یکسانی از سوی محققان تعیین نشده است. واژه قومی، مسیرهای متفاوت معنایی را طی کرده و هر بار برای گروه‌های متفاوت مذهبی، گروه‌های مهاجر و گروه‌های نژادی به کار رفته است. نقطه مشترک همه این تعابیر، اشاره به «غیریت» و «دیگری» است که ناظر به وجود مرزی است که در یک سوی آن افراد خودی و در سوی دیگر آن افراد غیر و بیگانه قرار گرفته‌اند. از این جهت مفهوم قومیت برای توصیف گروه‌های اقلیتی به کار می‌رود که برحسب وجود نشانه‌هایی چون مذهب، زبان و رسوم و گرایشها تعریف می‌شوند.

در مقاله حاضر به تبعیت از این رویکرد و با الهام از گوهر مفهوم قومیت، گروه‌های مذهبی منطقتاً مورد مطالعه را به عنوان گروه‌هایی قومی قلمداد می‌کنیم که در صفت مذهب با یکدیگر تفاوت و تشابه دارند. در عین حال، این تمایز تقریباً به صورت کامل بر تمایز دیگری نیز منطبق است: بلوچ / غیربلوچ. این طبقه‌بندی بر طبقه‌بندی مذهبی منطبق است و اکثریت قریب به اتفاق بلوچها را پیروان مذهب تسنن و اکثریت افراد غیربلوچ را پیروان تشیع تشکیل می‌دهند. با این حال، باید به تفاوتی در این زمینه توجه کرد. اگر چه بلوچها را می‌توان از حیث ویژگی‌هایی چون زبان، فرهنگ، تعلق سرزمینی و حتی برخورداری از سرنوشت تاریخی متفاوت یک قوم به حساب آورد اما غیربلوچها ترکیبی ناهمگون دارند. بخشی از جمعیت آنها که شامل سیستانیانها

می‌شوند در تشابه قومی به بلوچها نزدیک‌اند در حالی که بیرجندیها و یزدیها را نمی‌توان یک قوم محسوب کرد. با عنایت به این نکته و با توجه به نقش مذهب در صورتبندی هویت قومی از عنوان گروه مذهبی برای اشاره به گروه‌های قومی منطقه استفاده می‌شود. از این رو، اصطلاحاتی مانند گروه قومی، گروه مذهبی یا گروه قومی-مذهبی برای مشخص کردن دو گروه بلوچ-اهل سنت و غیربلوچ-شیعه به کار گرفته می‌شود.

رابطه آموزش و نگرش

درباره رابطه آموزش و نگرش دو دیدگاه کلی مطرح است. دیدگاه نخست، تحت تأثیر جهان‌بینی روشنگری آموزش را عاملی مهم و مؤثر در پذیرش رفتارها، عقاید و نگرشهای مدرن می‌داند. براساس این دیدگاه، تحصیلکردگان زمینه مساعدتری برای کسب ارزشهای دموکراتیک، مشارکت سیاسی، احترام به ملت و ارزشهای آن و به طور کلی پذیرش ارزشهای جدید دارند. آموزشهای رسمی مدنی یکی از طرق دستیابی به این هدف است. علاوه بر این، آگاهی فرد از موضوعات و مسائل سیاسی توانایی ادراکی در استدلال و تفکر تجریدی را به طور کلی افزایش می‌دهد. محققان دریافته‌اند که معمولاً افراد تحصیلکرده بیش از دیگر افراد خصیصه‌هایی مانند سازگاری نگرشی و سطوح بالاتر تجرید را در تفکر سیاسی واجد هستند (من چان^۱ و همکاران، ۲۰۰۲).

در کل، دیدگاه روشنگری آموزش را عاملی در جهت تثبیت نظام دموکراتیک و پذیرش ارزشهای مدرن می‌داند. برخلاف این دیدگاه، منتقدین معتقدند که آموزش همواره اثری را که دیدگاه روشنگری بدان معتقد است در پی ندارد. افراد تحصیلکرده، رابطه‌ای قوی بین حمایت از اصل انتزاعی و حمایت از سیاستهای خاص را به نمایش نمی‌گذارند. برخی محققان معتقدند که حمایت افراد تحصیلکرده از ارزشهای دموکراتیک تصنعی است. آنها بیشتر به اصول معتقدند اما ضرورتاً این اصول را در موقعیتهای مشخص به کار نمی‌بندند.

محققانی مانند جکمن و ماها انتقاد را پیش‌تر می‌برند. آنها دریافته‌اند که تحصیلکردگان نه تنها از جهت فاصله با سیاستهای مشخص شبیه افراد با تحصیلات کمتر هستند، بلکه دفاع آنها از اصول انتزاعی دموکراتیک ضرورتاً قوی‌تر از دیگران نیست اما اصول مرتبط با فردگرایی را از این

قاعده مستثنی می‌دانند و معتقدند که اثر عمده آموزش در آمریکا ارتقاء فردگرایی در جامعه است (جکمن^۱ و موها^۲ ۱۹۸۴).

در هر حال، هر دو دیدگاه خوش‌بینانه و منتقدانه درباره اثر آموزش به رغم تفاوت‌هایی که به نمایش می‌گذارند، در این نکته مشترک‌اند که آموزش، نگرش افراد را تغییر می‌دهد ولو آنکه دامنه این تغییر تنها به پذیرش ارزشها و نگرشهای فردگرایانه محدود شود. تفاوت این دو دیدگاه نه در پذیرش اثر آموزش بر نگرش بلکه به دامنه اثرگذاری آن مربوط می‌شود. منطبق بر این دیدگاه انتظار می‌رود دستیابی به آموزش نگرش فرد را نسبت به ارزشها و هنجارهای خانوادگی و نیز انتظارات او را از محیط زندگی تغییر دهد.

درباره آموزش و قومیت و ارزشهای خانوادگی مطالعات چندانی در دست نیست. مطالعات انجام شده اغلب متغیر قومیت را به عنوان متغیر مستقل در کنار سایر متغیرها به کار گرفته‌اند و کمتر این رابطه را تبیین کرده‌اند. آموزش گروههای اقلیت، هم زمان ابزاری برای ادغام اقلیت در جامعه و در عین حال حفظ هویت متمایز آنهاست. اینکه دو کارکرد هماهنگ یا در تضاد با یکدیگرند به اهدافی بستگی دارد که سیاست فرهنگی در پی آن است. به طور کلی سیاستهای فرهنگی قومی سه هدف را دنبال می‌کند: همگونسازی فرهنگهای اقلیت و دگرگون کردن آنها از طریق برقراری پیوند بین آنها (نظریه کوره مذاب). دوم، به رسمیت شناختن آنها به عنوان موجودیتی خاص (نظریه چند فرهنگ‌گرایی). سوم، ارزش دادن به آنها به عنوان بخش فعال جامعه که به غنای فرهنگی (بین فرهنگ‌گرایی) منتهی می‌شود (کسیک کامپس ۱۹۹۱: ۳۱۸-۳۰۵). در کنار این دیدگاه کلی، می‌توان از پیمایشها و مطالعاتی نام برد که با بررسی موارد مشخص و خاص به مطالعه رابطه آموزش و قومیت پرداخته‌اند. این مطالعات عموماً نابرابری دسترسی به آموزش و پیامدهای آن را بررسی کرده‌اند. به عنوان نمونه می‌توان مطالعه پونگ درباره میزان دسترسی گروههای قومی اندونزی به آموزش را مثال زد. وی با استفاده از داده‌های به دست آمده از پیمایش زندگی خانوادگی در دو نسل (نسل متولد سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۹ و نسل متولد سالهای ۱۹۶۴ تا ۱۹۶۹) اثر سیاستهای ترجیحی اندونزی را در دسترسی گروه مسلط مالایی به آموزش بررسی کرده است. مطابق تحلیل وی هر دو نسل فارغ از تعلقات قومی دسترسی بالایی به آموزش داشته‌اند. مالاییها در مقایسه با گروههای غیرمالایی، دسترسی بیشتری به آموزشهای دوره متوسطه و دبیرستان داشته‌اند و همین امر محرومیت قبلی این گروه

را جبران کرده است. براساس داده‌های به دست آمده، تفاوت طبقاتی در دوره‌های ابتدایی و متوسطه مشاهده نمی‌شود یا به عبارت دیگر، دسترسی به آموزش در این دوره‌ها کمتر با عامل طبقه اجتماعی تعیین می‌شود. اما در دوره دبیرستان برابری طبقاتی مشاهده نمی‌شود. کودکان مالایی برخاسته از خانواده‌های یقه سفید نسبت به کودکان خانواده‌های یقه آبی و کشاورز دسترسی بیشتری به آموزش داشته‌اند. به همین ترتیب در نسل مسن‌تر، زنان کمتر از مردان به آموزش دسترسی داشته‌اند ولی در نسل جوان‌تر این نابرابری از میان رفته است (پونگ^۱ ۱۹۹۵: ۲۵۲-۲۳۹).

تیلور در مقاله خود با عنوان «آموزش، قومیت و همگون شدن فرهنگی در ایالات متحده» به بررسی اثر آموزش و هویت مذهبی- قومی بر ارزشهای فرهنگی می‌پردازد. او با استفاده از داده‌های پیمایش ملی که از سوی مرکز تحقیقات پیمایشی در ۱۹۷۲ گردآوری شده، پانزده گروه مذهبی و قومی را مطالعه کرده است. نتایج تحلیلهای رگرسیونی وی نشان می‌دهند که آموزش و هویت‌یابی قومی، منابع مهم تفاوت در «باورهای وجودی»^۲ هستند. برای بررسی فرضیه کوره مذاب که معتقد است سطح بالاتر آموزش به همگون شدن منجر می‌شود اثر تعاملی آموزش و هویت مذهبی- قومی بررسی شده است. مطالعه تیلور نشان می‌دهد که با کنترل سن، جنس، شغل و آموزش تفاوت مشاهده شده بین گروههای مذهبی- قومی همچنان پایدار مانده است اما اثر تعاملی به لحاظ آماری معنادار نبوده است. به عبارت دیگر گروههای مطالعه شده تفاوت خود را حفظ کرده‌اند. از نظر تیلور تفاوت باورها و ارزشهای قومیتها تا حدی ناشی از تفاوت بختهای زندگی یا انتظارات یک گروه است. حتی اگر پایگاه اجتماعی- اقتصادی کنترل شود کماکان هویت مذهبی- قومی پیش‌بینی‌کننده معناداری برای تفاوت در باورهای فرهنگی است. مطابق این مطالعه رابطه بین آموزش و ارزشهای فرهنگی آشکار است. هر چه میزان دستیابی به آموزش افزایش یابد نمره فرد از مقیاسهای نگرشی درباره باورهای وجودی نیز افزایش می‌یابد. با این حال هویت مذهبی- قومی نسبت به متغیرهایی از قبیل سن، جنس، شغل و آموزش پیش‌بینی‌کننده بهتری برای تفاوتهای فرهنگی است و این نشان می‌دهد که آموزش لزوماً به همگون شدن منجر نمی‌شود (تیلور^۳ ۱۹۸۱). ترواتو^۴ در مطالعه خود باروری در گروههای قومی کانادا را بررسی کرده است. یافته‌های او حاکی از همگون شدن الگوهای باروری گروههای

1. Pong

2. Existental beliefs

3. Taylor

4. Trovato

آسیایی و ژرمن با گروه اکثریت است. سرخپوستان بومی و هلندیها^۱ سطح بالای باروری خود را حفظ کرده‌اند ولی در سطوح تحصیلات دبیرستانی، میانگین بعد خانوار آنها شبیه میانگین بعد خانوارهای بریتانیایی هاست. اقلیتهای اوکراینی، ایتالیایی و یهودی باروری زیر متوسط دارند و در سطح بالای آموزشی این گروه بریتانیایی است که با الگوی باروری پایین یهودیان و ایتالیایی‌ها همخوان است. البته اوکراینی‌ها متفاوت‌اند به طوری که صرف‌نظر از میزان تحصیلات، باروریشان همواره کمتر از گروه اکثریت است (ترواتو ۱۹۸۱: ۵۷-۴۷).

هریس^۲ در مقاله‌ای خانواده‌گرایی را در میان سه نسل از زنان گروههای قومی بررسی می‌کند. وی در مصاحبه با نمونه‌ای از ۹۴ زن از سه نسل شامل دختران، مادران و مادر بزرگان موضوعات مختلفی را در مورد خانواده‌گرایی و نقشهای جنسیتی مورد بررسی قرار داده است. نمونه شامل ۳۶ آمریکایی-مکزیک و ۵۸ پاسخگو از گروههای قومیتی سفیدپوست (آنگلوه‌ها) بود. نتایج نشان دادند که نسل و قومیت مهمترین متغیرهای تعیین‌کننده آریانس ارزشهای خانواده‌گرایی و نقشهای جنسیتی‌اند. با کنترل نسل و قومیت اثر آموزش محو می‌شود. اما اگر روابط در هر نسل بررسی شود تأثیرات قومیت با کاهش سن کاهش می‌یابد و آموزش اهمیت بیشتری می‌یابد. با بررسی همبستگیهای درون نسلی در خانواده‌ها همبستگی منفی شدیدی بین دختران و مادر بزرگان آمریکایی-مکزیک با شاخص خانواده‌گرایی مشاهده می‌شود اما همبستگی مثبتی با شاخص نقشهای جنسیتی وجود دارد (هریس ۱۹۷۹).

این مطالعات نشان می‌دهند که نقش آموزش در همه جا یکسان و در یک جهت نیست. در برخی زمینه‌های اجتماعی آموزش متغیری مهم و تأثیرگذار است اما در برخی زمینه‌ها این نقش حاشیه‌ای و اندک است.

ترکیب جمعیتی گروههای مذهبی استان

با وجود آنکه اطلاعات آماری دقیقی در مورد ترکیب قومی-مذهبی جمعیت استان سیستان و بلوچستان در دست نیست اما می‌توان با برآورد ابتدایی و براساس شناخت تجربی موجود به شناخت کلی از ترکیب جمعیتی دست یافت. در فاصله سالهای دهه ۷۵-۱۳۶۵ جمعیت استان از ۱۱۹۷ هزار نفر به ۱۷۲۲ هزار نفر افزایش یافته است. بیشترین سهم از تعداد جمعیت اضافه

شده متعلق به افراد اهل سنت است (۶۹/۲ درصد). این برآورد نشان‌دهنده تغییر تدریجی در ترکیب قومی - مذهبی جمعیت استان است.

جدول شماره ۱. تعداد جمعیت استان سیستان و بلوچستان به تفکیک شهرستان در دهه

۷۵-۱۳۶۵*

شهرستان	جمعیت در ۱۳۶۵	جمعیت در ۱۳۷۵	تفاوت
زاهدان	۳۱۸۳۶۵	۴۸۷۰۳۱	۱۶۸۶۶۶
زابل	۲۷۴۶۱۱	۳۳۴۵۶۱	۵۹۶۷۰
چابهار	۱۴۲۲۱۱	۱۵۴۹۱۲	۱۲۷۰۱
ایرانشهر	۲۵۹۷۸۶	۲۹۵۴۵۶	۳۵۶۷۰
خاش	۸۰۰۰۰	۱۲۹۵۶۹	۴۹۵۶۹
سراوان	۱۲۲۰۸۶	۱۷۲۱۴۹	۵۰۰۶۳
نیک‌شهر	-	۱۴۸۹۰۱	۱۴۸۹۰۱
جمع	۱۱۹۷۰۵۹	۱۷۲۲۵۷۹	۵۲۵۵۲۰

مأخذ: سرشماری سالهای ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵

دلایل مختلفی را می‌توان برای تغییر ترکیب جمعیتی گروه‌های قومی - مذهبی برشمرد اما در اینجا تنها به دو متغیر یعنی نگرش در مورد هنجارهای خانوادگی و گرایش به مهاجرت و توزیع آنها در گروه‌های قومی - مذهبی پرداخته می‌شود. فرض اصلی ما این است که گروه‌های اهل سنت در مورد هنجارهای خانوادگی، بیشتر در چارچوب‌های سنتی و جمع‌گرایانه می‌اندیشند، حال آنکه شیعیان بیشتر نگرش فردگرا و نسبتاً مدرن دارند. در مورد مهاجرت نیز

* نسبت جمعیت دو گروه مذهبی با احتیاط برآورد شده‌اند. کارشناسان و مدیران استان اغلب نسبت ترکیب مذهبی جمعیت را در زابل ۶۰/۴۰

(یعنی ۶۰ درصد شیعه و ۴۰ درصد اهل سنت) و در سایر نقاط ۵/۹۵ برآورد می‌کنند. در این حالت، تغییر در ترکیب جمعیت بیش از مقداری خواهد بود که در جدول آمده است. چرا که در این برآورد فرض ترکیب جمعیت در سال مقصد منبای محاسبه قرار گرفته است، حال آن که انتظار

اهل سنت، گرایش بیشتری به سکونت در منطقه زندگی خود دارند و در مقابل تعلق خاطر شیعیان به محل زندگی خود کمتر است. این تفاوت نگرش موجب شکلگیری دو شیوه مختلف زندگی و با دو عملکرد متفاوت جمعیتی شده است که بازتاب آن را می توان در تغییر تدریجی در ترکیب جمعیت مشاهده کرد. به نظر ما تفاوت نگرش بیش از هر چیز از متغیر تحصیلات تأثیر می پذیرد. به عبارت دیگر، نابرابری در دسترسی به فرصتهای آموزشی (خواه تحت تأثیر ارزشهای فرهنگی باشد و خواه از موانع اقتصادی و سیاسی تأثیر پذیرفته باشد)، در نگرش افراد به هنجارها و ارزشهای زندگی آنها مؤثر است. افرادی که تحصیلات بالاتر دارند بیش از دیگران برای پذیرش ارزشهای جدید و تغییر در زندگی خود آمادگی دارند.

روش نمونه گیری

در این مطالعه برای انتخاب نمونه احتمالی، نمونه معرف جامعه آماری، از روش نمونه گیری احتمالی طبقه بندی خوشه ای چند مرحله ای استفاده شده است. ابتدا شهرهای استان سیستان و بلوچستان بر مبنای اطلاعات سرشماری و برحسب چهار فرآیند «صنعتی شدن»، «شهرنشینی»، «گسترش سواد و آموزش» و «مشارکت زنان» و با استفاده از روش تحلیل خوشه ای به چهار طبقه تقسیم شد: طبقه اول شامل زاهدان؛ طبقه دوم زابل؛ ایرانشهر و سراوان؛ طبقه سوم شامل خاش؛ طبقه چهارم شامل چابهار و نیک شهر. سپس با انتخاب تصادفی از بین طبقه هایی که دارای بیش از یک شهر بودند (طبقه دوم و طبقه چهارم)، زابل از طبقه دوم و چابهار از طبقه چهارم انتخاب شدند. پس از آن در هر یک از چهار شهر زاهدان، زابل، خاش و چابهار با روش نمونه گیری خوشه ای سه مرحله ای، در مرحله اول تعدادی خوشه (بلوک) با احتمال متناسب با حجم جمعیت بلوک) با روش نمونه گیری سیستماتیک و در مرحله دوم از هر خوشه منتخب تعدادی خانوار با روش نمونه گیری سیستماتیک و در مرحله سوم از هر خانوار منتخب یک نفر از افراد ۱۵ ساله و بالاتر با روش نمونه گیری تصادفی ساده انتخاب شده است.

برآورد حجم نمونه

از آنجایی که در روش نمونه گیری طبقه بندی خوشه ای چند مرحله ای، کاهش خطای نمونه گیری ناشی از طبقه بندی با افزایش خطای نمونه گیری ناشی از روش خوشه ای چند مرحله ای تقریباً همدگر را خنثی می کند، خطای نمونه گیری معادل خطای نمونه گیری با روش تصادفی ساده

می شود. از این رو، ما برای تعیین حجم نمونه از فرمول روش نمونه گیری تصادفی ساده استفاده می کنیم:

$$n = Pqe^2(1/6)^2$$

که در آن n حجم نمونه، e حداکثر خطای نمونه گیری مورد نظر، p درصد مورد نظر در یک متغیر و q (یک منهای p) و $1/96$ ضریب سطح اطمینان خطای نمونه گیری در سطح اطمینان ۹۵ درصد است. از آنجا که تعیین حجم نمونه برحسب یک متغیر صورت می گیرد اگر حداکثر واریانس را در نظر بگیریم (یعنی در حالتی که p ، ۵۰ صدم می شود) و حداکثر خطای نمونه گیری در سطح اطمینان ۹۵ درصد را نیز $2/5$ درصد در نظر بگیریم در آن صورت حجم نمونه ۱۵۳۷ نفر برآورد می شود که حجم مطلوب و متداول در پیمایشهای بزرگ مقیاس (پیمایشهای در سطح ملی) است. با این حال حجم نمونه بیشتر از رقم تعیین شده در نظر گرفته شد. چون متغیر اصلی در این تحقیق گروههای قومی و مذهبی است برای برخورداری از تعداد مناسبی از قومیتها در شهرهای منتخب حجم نمونه برای هر شهر منتخب به شرح زیر تعیین شد:

جدول شماره ۲. توزیع فراوانی جمعیت ۱۵ ساله و بالاتر شهرهای منتخب

حجم نمونه براساس ترکیب قومی

شهر	جمعیت ۱۵ ساله و بالاتر ۱۳۷۵	ترکیب قومی		حجم نمونه اولیه	حجم نمونه نهایی
		شیعه	سنی		
زاهدان	۲۱۲۲۰۳	٪۵۰	٪۵۰	۱۳۵۰	۱۳۲۰
چابهار	۱۸۳۴۱	٪۰۵	٪۹۵	۱۰۶۷	۹۸۶
خاش	۱۹۶۵۹	٪۰۵	٪۹۵	۱۰۶۷	۱۰۶۱
زابل	۵۳۴۸۷	٪۶۰	٪۴۰	۶۰۰	۵۱۸
کل	-	-	-	۴۰۸۴	۳۹۱۳

زاهدان دارای بیشترین جمعیت افراد ۱۵ ساله و بالاتر در این استان است (جدول ۱) و طبعاً به لحاظ بسیاری از متغیرهای مورد تحقیق پرتنوع است لذا حجم نمونه آن با حداکثر خطای نمونه‌گیری ۳ درصد در سطح اطمینان ۹۵ درصد به اضافه احتمال افت نمونه (ناشی از عدم دسترسی به پاسخگوی منتخب یا امتناع از پاسخگویی) ۱۳۵۰ نفر در نظر گرفته شد. جمعیت چابهار و خاش کمتر از زاهدان است اما به علت ترکیب قومی نسبتاً یک دست در این دو شهر و برای برخورداری از نمونه حداقل ۵۰ نفر شیعه، حجم نمونه در سطح حداکثر خطای نمونه‌گیری ۳ درصد در سطح اطمینان ۹۵ درصد، ۱۰۶۷ نفر در نظر گرفته شد. برای زابل که ترکیب اقوام به هم نزدیک بود (۶۰ درصد شیعه و ۴۰ درصد اهل سنت) حجم نمونه با حداکثر خطای نمونه‌گیری ۴ درصد در سطح اطمینان ۹۵ درصد، ۶۰۰ نفر تعیین شد. به علت عدم دسترسی به برخی از پاسخگویان و یا امتناع برخی از آنها از پاسخگویی و عدم جایگزینی برای این عده، نمونه نهایی کمی کمتر از نمونه اولیه شد؛ در کل از تعداد ۴۰۸۴ نفر نمونه اولیه عملاً ۳۹۱۳ نفر به دست آمد که بدین ترتیب افت نمونه به حدود ۴ درصد رسید.

نتایج تحقیق

نابرابری گروههای مذهبی

داده‌های گردآوری شده از چهار شهر استان سیستان و بلوچستان، نشان‌دهنده توزیع نابرابر تحصیلات در بین گروههای مذهبی است. میزان بی‌سوادی در میان اهل سنت بیشتر از شیعیان است. بیش از سه چهارم اهل سنت را افراد بی‌سوادی تشکیل می‌دهند در حالی که این نسبت برای شیعیان ۲۲ درصد است. این نسبت در مورد دارندگان تحصیلات دانشگاهی معکوس است بدین معنا که بیش از سه چهارم این افراد را شیعیان تشکیل می‌دهند. وضعیت سواد در بین گروههای مذهبی نشان‌دهنده تفاوت زیاد آنهاست. در حالی که ۹ درصد جمعیت اهل سنت دارای تحصیلات دیپلم و بالاتر هستند، این نسبت در بین شیعیان به ۳۴ درصد (یعنی ۶ برابر اهل سنتها) می‌رسد. نسبت افراد بی‌سوادی اهل سنت کمی بیش از دو برابر شیعیان است. این بدان معناست که نابرابری در سطوح بالاتر تحصیلی تشدید می‌شود (جدول ۳). آزمون آماری تفاوت معنادار بین دو گروه مذهبی را تأیید می‌کند. شدت تفاوت نیز متوسط است.

$$I. 1) = \frac{(1/96)2(0/50)(0/50)}{(0/03)2} + (0/25) \left(\frac{(1/96)2(0/50 \times 0/50)}{(0/03)2} \right) = 1344$$

جدول شماره ۳. وضعیت سواد در بین گروههای مذهبی

کل	دانشگاهی	دیپلم	زیر دیپلم	بی سواد	گروههای مذهبی
۱۰۰	۱۲/۱	۲۱/۵	۵۱/۹	۱۴/۶	شیعه
۱۰۰	۲/۳	۷/۱	۵۶/۱	۳۴/۵	اهل سنت
۳۹۰۱	۲۴۳	۵۰۳	۲۱۲۲	۱۰۳۳	کل
۱۰۰	۶/۲	۱۲/۹	۵۴/۴	۲۶/۵	درصد

V:0.3 Sig: 0.000

نابرابری تحصیلات میان زنان و مردان نیز مشاهده می شود. میزان بی سواد در بین زنان بیشتر از مردان است. نابرابری بین زن و مرد در سطوح تحصیلی بالاتر افزایش می یابد. بیش از نیمی از بی سوادان استان را زنان تشکیل می دهند حال آنکه تنها ۵ درصد دارندگان تحصیلات دانشگاهی در استان زن هستند. تفاوت مشاهده شده معنادار و شدت آن ۰/۲ است (جدول ۴).

جدول شماره ۴. وضعیت سواد در بین زنان و مردان

کل	دانشگاهی	دیپلم	زیر دیپلم	بی سواد	جنس
۱۰۰	۴/۹	۱۱	۵۰/۴	۳۳/۷	زن
۱۰۰	۴/۴	۱۴/۵	۵۷/۶	۳۴/۵	مرد
۳۹۱۱	۲۴۴	۵۰۳	۲۱۲۵	۱۰۳۹	کل
۱۰۰	۶/۲	۱۲/۹	۵۴/۳	۲۶/۵	درصد

V: 0.15 Sig: 0.000

زنان اهل سنت محروم ترین گروه را به لحاظ تحصیلی تشکیل می دهند. این گروه در مقایسه با مردان اهل سنت و حتی زنان شیعه سهم کمتری در نظام آموزش داشته اند به نحوی که میزان بی سواد در این گروه ۲/۵ برابر زنان شیعه است. هرچه به سطوح بالاتر تحصیلی حرکت می کنیم شدت نابرابری افزایش می یابد. یک درصد زنان بلوچ دارای تحصیلات دانشگاهی هستند، حال آنکه سهم زنان غیر بلوچ دارای تحصیلات دانشگاهی به ۱۰ درصد می رسد.

مقایسه وضعیت زنان و مردان در دو گروه مذهبی نشان می‌دهد که نابرابری آموزشی زنان دو گروه مذهبی بیشتر از مردان دو گروه یاد شده است. این به معنای آن است که محرومیت از تحصیل یا عدم دسترسی به آموزش در میان زنان اهل سنت بیشتر از دیگر گروههاست (جدول ۵).

جدول شماره ۵. وضعیت سواد زنان و مردان در گروههای مذهبی

جنس مذهب	بی سواد	زیر دیپلم	دیپلم	دانشگاهی	کل
زن: شیعه	۱۷/۷	۵۱/۲	۲۱	۱۰/۱	۱۰۰
اهل سنت	۴۵/۸	۵۰	۴/۳	۰/۹	۱۰۰
تعداد	۶۰۱	۹۰۳	۱۹۷	۸۷	۱۷۸۸
درصد	۳۳/۶	۵۰/۵	۱۱	۴/۹	۱۰۰
مرد شیعه	۱۱/۵	۵۲/۵	۲۲	۱۴	۱۰۰
اهل سنت	۲۵/۸	۶۰/۸	۱۰	۳/۴	۱۰۰
تعداد	۴۳۲	۱۲۱۹	۳۰۶	۱۵۶	۲۱۱۳
درصد	۲۰/۴	۵۷/۷	۱۴/۵	۷/۴	۱۰۰

زن V:0.3 Sig: 0.000

مرد V:0.3 Sig: 0.000

در مجموع اطلاعات ارائه شده نشان‌دهنده نابرابری وضعیت سواد در بین گروههای مذهبی است که شدت آن در سطوح تحصیلی بالاتر بیشتر می‌شود. این بدان معناست که راهیابی گروههای مذهبی به نظام آموزشی یکسان نیست و در این میان زنان اهل سنت محروم‌تر از سایر گروهها به شمار می‌آیند.

علاوه بر نابرابری آموزشی، دو گروه مذهبی از نظر وضع شغلی هم با یکدیگر متفاوت‌اند. تعداد بیکاران در بین اهل سنت بیشتر است. به همین ترتیب، تعداد و نسبت حقوق بگیران بخش عمومی در میان اهل سنت کمتر از شیعیان است (جدول ۶).

جدول شماره ۶. وضعیت شغلی به تفکیک گروههای مذهبی

گروه شغلی	شیعه	اهل سنت
دانش آموز	۱۵٪	۱۷٪
دانشجو	۴	۱
خانه‌دار	۳۰	۳۴
بیکار	۹	۱۵
کارفرما	۰/۳	۰/۲
کارکنان مستقل	۱۸	۲۳
حقوق بگیر بخش عمومی	۲۰	۷
حقوق بگیر بخش خصوصی	۴	۵
تعداد	۱۵۴۵	۲۲۹۶

V:0.2 Sig: 0.000

ارزشهای خانوادگی

الف) خانواده و گروههای مذهبی: با فرض تأثیر سواد بر هنجارهای خانوادگی و تفاوت تحصیلات در گروههای مذهبی، انتظار می‌رود دو گونه هنجار یا نگرش نسبت به ارزشهای خانوادگی مشاهده شود. هنجارهای سنتی خانوادگی، خانواده را نهادی برای تقویت پیوندهای جمعی در تحکیم اجتماعی می‌انگارد، از این رو، تشکیل خانواده در سنین پایین، فرزند بیشتر و تحکیم پیوندهای خویشاوندی از طریق درون همسری را مورد تأکید قرار می‌دهد. این سنخ از هنجارها، انتخاب فردی را محدود می‌سازد و برای "تبعیت"، بیشتر از "انتخاب"، ارزش قایل است. در برابر آن، نگرش جدید به انتخاب فردی اولویت می‌دهد و ازدواج را در سنین بالاتر و با فاصله سنی کمتر زوجین توصیه می‌کند. در این سنخ هنجارها تعداد کمتر فرزندان ارزش قلمداد می‌شود.

این گونه هنجارها دو عملکرد متفاوت جمعیتی دارند که در صورت توزیع آن در میان گروههای مذهبی ترکیب جمعیتی منطقه را تحت تأثیر قرار می‌دهند. در ادامه ابتدا تأثیر سواد بر نگرش افراد نسبت به هنجارهای خانوادگی بررسی می‌شود. سپس این تفاوت در بین دو گروه مذهبی مورد آزمون قرار می‌گیرد. انتظار می‌رود با توجه به تأثیر سواد بر نگرش نسبت به

خانواده، این تفاوت در میان گروه‌های مذهبی نیز مشاهده شود. اطلاعات نشان می‌دهد که ارزشهای خانوادگی، عمومیت خود را از دست داده‌اند و نگرش قطبی در اغلب موارد حاکم شده است. به عبارت دیگر، می‌توان پذیرفت که دو سنخ نگرش نسبت به خانواده شکل گرفته است (جدول ۷).

جدول شماره ۷. نگرش نسبت به ارزشهای خانوادگی

مخالف**	موافق	ارزشها
۵۰	۴۳	اهمیت دادن به انتخاب فردی
۴۳	۳۸	رجحان جنسیتی
۱۸	۸۲	نومکانی
۳۷	۵۱	ازدواج با خویشاوندان
۴۷	۵۳	دوستی قبل از ازدواج
۸۰	۱۶	چند همسری
۵۳	۴۷	دو فرزند و کمتر به عنوان تعداد مطلوب**
۱۵	۸۳	فاصله زوجین ۵ سال و کمتر
۱۵	۸۵	ازدواج پسران قبل از ۲۵ سالگی
۴۰	۶۰	ازدواج دختران قبل از ۱۸ سالگی

** برای شش متغیر اول جدول، گزینه بی‌نظر و مردد حذف شده‌اند.

** محاسبه چهار متغیر آخر بر مبنای پاسخ نما صورت گرفته است. به عبارت دیگر عدد نما و کمتر به عنوان مرافق و عدد نما و بیشتر به عنوان گزینه مخالف در نظر گرفته شده‌اند.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود در مورد اکثر ارزشهای خانوادگی توافق وجود ندارد و به تعبیر دقیق‌تر، نگرش قطبی حاکم است. با این حال در مورد چهار ارزش نومکانی، فاصله سنی زوجین و ازدواج پسران قبل از ۲۵ سالگی و مخالفت با چند همسری، توافق زیادی وجود دارد. ازدواج زودرس در مورد دختران (قبل از ۱۸ سالگی) که از هنجارهای سنتی محسوب می‌شود، فراگیری خود را از دست داده است. هرچند که به دلیل فقدان اطلاعات مبدا، امکان مقایسه در مورد تغییرات نگرشی نیست اما با این فرض که هنجارهای سنتی از یکپارچگی و انسجام و فراگیری برخوردار بوده‌اند و وجود نگرش قطبی حکایت از گسیختگی و چندپارگی ارزشهای مورد

اشاره می‌کند. به نظر می‌رسد ارزشهای جدید به تدریج جای خود را در میان مردم بازکنند. جوانان بیش از دیگر گروههای سنی به ارزشهای جدید روی آورده‌اند. جوانان در مورد انتخاب فردی، ازدواج با خویشاوندان، دوستی قبل از ازدواج، تعداد فرزندان کمتر، فاصله کمتر زوجین و ازدواج زودرس دختران، متفاوت با دیگر گروههای سنی می‌اندیشند. در مورد نومکانی و مخالفت با چند همسری به دلیل عمومیت این ارزشها، تفاوتی میان آنها مشاهده نمی‌شود. اما در مورد برخی ارزشهای نظری مانند رجحان جنسیتی و ازدواج پسران قبل از ۲۵ سالگی نسبت به هنجارهای سنتی پابندی بیشتری نشان داده‌اند. همان‌طور که ملاحظه می‌شود نگرش قطبی در این گروه سنی نیز مشاهده می‌شود. اگرچه تفاوتی بین جوانان و گروههای دیگر سنی جامعه مشاهده می‌شود اما این تفاوتها چندان زیاد نیست.

جدول شماره ۸. نگرش جوانان (گروه سنی ۲۴ - ۱۵ سال) نسبت به ارزشهای خانوادگی

کل جمعیت		جوانان			
مخالف	موافق	مخالف	موافق	مخالف	موافق
نسبت موافقت	نسبت موافقت	نسبت موافقت	نسبت موافقت	نسبت موافقت	نسبت موافقت
۵۰	۴۳	۴۸	۹۴	۴۵	اهمیت دادن به انتخاب فردی
۸۸	۳۸	۴۱	۹۵	۳۹	رجحان جنسیتی
۴/۵۶	۸۲	۱۸	۴/۵۶	۸۲	نومکانی
۱/۳۸	۵۱	۳۹	۱/۲۶	۴۹	ازدواج یا خویشاوندان
۱/۰۸	۵۲	۴۱	۱/۴۴	۵۹	دوستی قبل از ازدواج
۰/۲۰	۱۶	۸۱	۱۹	۱۵	چند همسری
۰/۸۹	۵۳	۴۵	۱/۲۲	۵۵	دو فرزند و کمتر
					بد عنوان تعداد مطلوب
۴/۸۸	۸۳	۱۳	۶/۶۹	۸۷	فاصله زوجین ۵ سال و کمتر
۴/۸۸	۸۳	۱۳	۶/۹۶	۸۷	ازدواج پسران قبل از ۲۵ سالگی
۱/۵۰	۶۰	۴۴	۱/۳۰	۵۷	ازدواج دختران قبل از ۱۸ سالگی

۱. از درصد موافقت به مخالفت به دست آمده است.

ب) تحصیلات و نگرش نسبت به خانواده: انتظار می‌رود تحصیلات بیش از دیگر متغیرها بر نگرش افراد نسبت به خانواده مؤثر باشد. در جدول ۹ نگرش افراد دارای دیپلم و بالاتر نسبت به ارزشهای خانوادگی ارائه شده است.

جدول شماره ۹. نگرش تحصیلکردگان نسبت به ارزشهای خانوادگی

تحصیلکردگان	کل جمعیت		نسبت موافقت		موافق	مخالف
	مخالف	مخالف نسبت موافقت	مخالف	مخالف نسبت موافقت		
رجحان جنسیتی	۳۹	۱۳۱	۴۳	۵۰	۵۱	۸۶
نومکانی	۵۷	۳۷	۳۸	۴۳	۲۱	۸۸
ازدواج با خویشاوندان	۸	۱۱۵۰	۸۲	۱۸	۹۲	۴۵۶
دوستی قبل از ازدواج	۴۴	۱۲۷	۵۳	۴۸	۵۶	۱۱۰
چند همسری	۸۵	۱۴	۱۶	۸۰	۱۲	۲۰
تعداد فرزند کمتر	۳۳	۲۰۳	۴۷	۵۳	۶۷	۸۹
فاصله سنی کمتر زوجین	۱۷	۴۸۸	۸۳	۱۷	۸۳	۴۸۸
ازدواج پسران قبل از ۲۵ سالگی	۲۶	۲۸۸	۸۵	۱۵	۷۵	۵۶۷
ازدواج دختران قبل از ۱۸ سالگی	۴۰	۱۵۰	۳۸	۶۲	۶۰	۶۱

تحصیلکردگان بیشتر از گروههای دیگر تحصیلی به ارزشها و هنجارهای جدید و فردگرایانه گرایش دارند. با این حال، بیشترین اختلاف نظر در بین گروههای تحصیلکرده در مورد انتخاب فردی و دوستی قبل از ازدواج است. این دو مورد به رغم نفوذ، هنوز عمومیت پیدا نکرده‌اند. در مورد سایر ارزشها به تدریج توافق زیادی به دست آمده است. تغییرات نگرش تحصیلکردگان و تفاوت آنها با جامعه نشان دهنده اثر آموزش بر تغییرات نگرش است. به این ترتیب، می‌توان انتظار داشت با رشد تحصیلات و جایگزینی تدریجی جمعیت به تدریج سیمای ارزشها و نگرشها در مورد خانواده به سوی خانواده جدید گرایش پیدا کنند. همان طور که داده‌های جدول ۹ نشان می‌دهند تحصیلکردگان در مورد برخی ارزشها مانند رجحان جنسیتی، چند همسری، ازدواج با خویشاوندان از هنجارهای سنتی فاصله گرفته‌اند. با توجه به تفاوت سطح سواد در بین

گروههای مذهبی انتظار می‌رود شیعیان بیشتر از اهل سنت، هنجارها و نگرشهای جدید را در مورد خانواده پذیرفته باشند.

ارزشهای خانوادگی در بین گروههای مذهبی

در جدول ۱۰، نگرش گروههای مذهبی نسبت به ارزشها و هنجارهای خانوادگی ارائه شده است:

جدول شماره ۱۰. نگرش گروههای مذهبی نسبت به ارزشها و هنجارهای خانوادگی

تفاوت شدت	نسبت افراد موافق در میان شیعیان	نسبت افراد موافق در میان اهل سنت*	
۰/۱	۴۷	۴۰	اهمیت دادن به انتخاب فردی
۰/۲	۲۵	۴۶	رجحان جنسیتی
۰/۱	۸۸	۷۸	نومکانی
۰/۳	۳۵	۶۲	ازدواج با خویشاوندان
۰/۰۷	۵۷	۵۰	دوستی قبل از ازدواج
۰/۱	۱۱	۱۸	چند همسری
۰/۳	۶۶	۳۴	تعداد فرزند کمتر
۰/۰۷	۸۷	۸۱	فاصله کمتر سنی زوجین
۰/۲	۷۸	۹۰	ازدواج پسران قبل از ۲۵ سالگی
۰/۴	۳۹	۷۵	ازدواج دختران قبل از ۱۸ سالگی

#: در این جدول تنها به ذکر نسبت افراد موافق اکتفا شده اما آماره V از جدول اصلی گرفته شده است.

همان طور که ارقام جدول ۱۰ نشان می‌دهد اهل سنت به الگوی سنتی خانواده گرایش بیشتری دارند. در مقابل نگرش شیعیان به خانواده مبتنی بر الگویی از ارزشهای فردگرایانه، استقلال زوجین، تعداد فرزند کمتر و ازدواج در سنین بالاست. این الگو به خانواده هسته‌ای جدید شباهت بیشتری دارد. مقایسه این نگرش با الگوی مورد نظر تحصیلکردگان شباهتهای این

دو را نشان می‌دهد. این شباهت را می‌توان به نابرابری آموزشی دو گروه مذهبی نسبت داد. با این حال، پاسخگویی به دو پرسش برای شناخت دقیق‌تر مسئله سودمند است. نخست آنکه در صورت کنترل هم زمان متغیرها اثر کدام متغیر بر جای می‌ماند؟ به عبارت دیگر، کدام متغیر به عنوان متغیر واسطه اثر متغیر اصلی را بازتاب می‌دهد. دوم آنکه کدام متغیر در مقایسه با دیگر متغیرها از اهمیت و تأثیرگذاری بیشتری برخوردار است؟

برای پاسخگویی به این پرسش‌ها از مدل رگرسیون که فرض آن کنترل هم زمان متغیرهاست استفاده می‌کنیم. در اینجا، تنها سه متغیر گرایش به انتخاب فردی، نگرش نسبت به تعداد مطلوب فرزندان و سن ازدواج پسران به عنوان متغیر وابسته بررسی می‌شوند.

الف) گرایش به انتخاب فردی: با کاربرد مدل لاجستیک، اثر هم زمان متغیرهای تحصیلات، جنسیت، مذهب و سن بر متغیر گرایش به انتخاب فردی سنجیده می‌شود. این متغیر دو گزینه‌ای است که مقدار (۱) معادل گرایش به انتخاب فردی و مقدار (۰) عدم گرایش را نشان می‌دهد. نتایج ضرایب مدل در جدول ۱۱ ارائه شده است:

نتایج نشان می‌دهند که با فرض کنترل متغیرهای سن، تحصیلات و مذهب، تفاوتی بین نگرش زنان و مردان مشاهده نمی‌شود. تفاوتی که در جداول دو بعدی مشاهده می‌شود ناشی از اثر متغیرهای دیگر از قبیل سواد است. همچنین، با فرض کنترل متغیرهای مورد اشاره در مدل، گرایش به انتخاب فردی در بین جوانان و در مرتبه بعد بین میانسالان بیشتر از سالخوردگان است. مطابق نتایج به دست آمده، با افزایش تحصیلات گرایش به انتخاب فردی افزایش می‌یابد به نحوی که دارندگان تحصیلات دانشگاهی دو برابر افراد بی‌سواد به انتخاب فردی گرایش دارند. نکته مهم آنکه دو گروه مذهبی از نظر گرایش به انتخاب فردی تفاوت ناچیزی با یکدیگر دارند. تفاوت قابل توجهی که در جداول پیش آشکار شده بود بیش از آنکه از گرایش مذهبی برخاسته باشد اثر متغیر تحصیلات بوده است.

جدول شماره ۱۱. ضرایب مدل لاجستیک در مورد گرایش به انتخاب فردی

Sig	Exp (B)	B	
			گروه سنی مقایسه (سالخوردگان)
۰/۰۰۵	۱/۷۷۲	۰/۵۷۲	جوانان (۱۵ - ۲۴ سال)
۰/۰۱۱	۱/۶۵۳	۰/۵۰۳	میانسالان (۲۵ - ۶۴)
			جنسیت (گروه مقایسه)
۰/۹۷۱	۱/۰۰۲	۰/۰۰۲	مردان
			گروه تحصیلی مقایسه (بی سوادان)
۰/۰۰۰	۰/۴۷۲	۰/۳۸۷	زیردیپلم
۰/۰۰۰	۱/۶۹۴	۰/۵۲۷	دیپلم
۰/۰۰۰	۲/۱۵۷	۰/۷۶۹	دانشگاهی
			گروه مذهبی مقایسه (شیعه)
۰/۰۲۱	۰/۸۴۷	-۰/۱۶۶	اهل سنت
۰/۰۰۰	-	-۱/۰۳۳	ضریب ثابت

-2LL: 5205.334 n=3868

X²= 68.953 df:6 Sig: 0.000

Correct percent = 56.9

ب) عوامل مؤثر بر تعداد مطلوب فرزندان: نگرش افراد نسبت به تعداد مطلوب فرزندان تحت تأثیر گرایش مذهبی و سطح تحصیل آنها قرار دارد. نتایج به دست آمده از رگرسیون نشان می‌دهد که تفاوت نگرشی بین زنان و مردان (با فرض کنترک متغیرهای دیگر) وجود ندارد. اما سه متغیر سن، تحصیلات و گرایش مذهبی بر نگرش افراد نسبت به تعداد مطلوب فرزندان مؤثراند. جوانان در مقایسه با دو گروه میانسالان و سالخوردگان به تعداد فرزندان کمتر گرایش دارند. با افزایش سن گرایش افراد به تعداد فرزند بیشتر افزایش می‌یابد. بین تحصیلات و گرایش افراد به تعداد فرزندان کمتر رابطه مستقیم وجود دارد. با افزایش تحصیلات، افراد به تعداد فرزندان کمتر گرایش بیشتر پیدا می‌کنند. متغیر مذهب بیشتر از دیگر متغیرها بر گرایش افراد نسبت به تعداد فرزندان اثر دارد. اهل سنت بیشتر از شیعیان به تعداد فرزند بیشتر گرایش دارند.

جدول شماره ۱۲. ضرایب رگرسیونی عوامل مؤثر بر نگرش افراد نسبت به تعداد

مطلوب فرزندان

متغیرهای مستقل	B	Exp (B)	Sig
ثابت	۳/۴۸		۰/۰۰۰
مذهب			
شیعه	-۰/۶۹۳	-۰/۲۰	۰/۰۰۰
تحصیلات	-۰/۲۰	-۰/۱۸	۰/۰۰۰
سن	۱/۸ × ۱۰	۰/۰۰۰	۰/۹۹۷

N= 3815 f:108.145 Sig: 0.000

R= 0.32 R2= 0.1

ج) عوامل مؤثر بر سن ازدواج دختران: در مورد سن ازدواج دختران، گروههای سنی، مذهبی، تحصیلی و جنسیتی به انحاء متفاوت می‌اندیشند. زنان، سنین بالاتر را برای ازدواج دختران پیشنهاد می‌کنند درحالی که مردان ازدواج دختران را در سنین پایین‌تر مناسب می‌دانند. گروههای تحصیلکرده نیز ازدواج دختران را در سنین بالاتر مناسب می‌دانند. هرچه به گروههای تحصیلی پایین‌تر نزدیک می‌شویم سن مناسب ازدواج دختران نیز کاهش می‌یابد. هرچه به گروههای سنی بالاتر نزدیک می‌شویم گرایش به ازدواج دختران در سنین پایین‌تر نیز افزایش می‌یابد. به همین ترتیب، اهل سنت بیشتر از شیعیان به ازدواج دختران در سنین پایین‌تر گرایش دارند. دو متغیر مذهب و تحصیلات به ترتیب مهمترین متغیر اثرگذار بر نگرش افراد نسبت به سن ازدواج دختران هستند.

جدول شماره ۱۳. ضرایب رگرسیونی عوامل مؤثر بر نگرش افراد نسبت به سن ازدواج دختران

متغیرهای مستقل	B	Exp (B)	Sig
ثابت	۱۷/۷	-	۰/۰۰۰
شیعه	۱/۸	۰/۳	۰/۰۰۰
تحصیلات	۰/۴۷	۰/۲	۰/۰۰۰
سن	۱/۴ × ۱۰	-۰/۰۱	۰/۰۴
زنان	۰/۸	۰/۱	۰/۰۰۰

N= 3852 F:235.315 Sig: 0.000

R= 0.44 R2= 0.20

در مجموع مشاهده می شود که:

- در مورد ارزشها و هنجارهای خانوادگی نگرش دو قطبی حاکم است. هر چند برخی ارزشها نظیر نومکانی و مخالفت با چند همسری عمومیت پیدا کرده اند.
- گروههای مذهبی در مورد هنجارهای خانوادگی متفاوت اند. نگرش شیعیان به خانواده حول محور ارزشهای فردگرایانه و استقلال خانواده با عملکرد جمعیتی پایین است در حالی که اهل سنت به الگوهای سنتی ارزشهای خانوادگی گرایش دارند.
- متغیر مذهب و تحصیلات در مورد هنجارهای خانوادگی مهمتر از متغیرهای دیگر هستند. بخشی از اثرات متغیر مذهب ناشی از تفاوت های تحصیلی است.
- دو الگوی خانوادگی که در نگرش گروههای مذهبی بیان شده عملکرد جمعیتی متفاوتی دارند. الگوی مورد نظر شیعیان عملکرد جمعیتی پایین دارد و لذا انتظار می رود در صورت تحقق عملی آن جمعیت شیعیان به تدریج کاهش یابد. در مقابل الگوی مورد نظر اهل سنت عملکرد جمعیتی بالایی دارد و انتظار می رود در صورت تبعیت عملی از این الگو جمعیت اهل سنت همچنان به رشد خود ادامه دهد.

الگوی مهاجرت

یکی دیگر از عواملی که بر تغییر ترکیب مذهبی جمعیت مؤثر خواهد بود تمایل متفاوت گروه‌های مذهبی به مهاجرت است. انتظار می‌رود بخشی از جمعیت که سطح تحصیلی و مهارتی بالایی دارند در جستجوی شرایط بهتر زندگی دست به مهاجرت همیشگی بزنند. در این بخش از مقاله، ابتدا تمایل به مهاجرت در میان گروه‌های مذهبی بررسی خواهد شد. به این پرسش خواهیم پرداخت که آیا تفاوت تمایل به مهاجرت در میان گروه‌های مذهبی حاصل تفاوت شرایط زندگی آنهاست. برای پاسخگویی به این پرسش، متغیرهای سواد، جنسیت، سن و وضع شغلی مورد بررسی قرار می‌گیرند.

شیعیان بیشتر از اهل سنت به مهاجرت دائم از محل زندگی خود تمایل دارند. ۶۱ درصد شیعیان در صورت فراهم بودن زمینه و شرایط مناسب تمایل دارند برای همیشه به شهر دیگری مهاجرت کنند. در حالی که ۵۰ درصد اهل سنت چنین گرایش دارند. آزمون آماری مؤید معتادار بودن تفاوت مشاهده شده است.

چنین گرایشی در بین افراد دیپلم (۶۳ درصد) و دانشگاهی (۶۰ درصد) هم به چشم می‌خورد در حالی که گروه‌های بی‌سواد (۴۸ درصد) و زیر دیپلم (۵۵ درصد) تمایل کمتری برای مهاجرت دارند. به همین ترتیب، جوانان و میانسالان (۵۵ درصد) بیش از سالخوردگان (۳۸ درصد) به مهاجرت تمایل دارند. در بین وضعیت‌های مختلف شغلی کمترین تمایل به مهاجرت از سوی کارفرمایان (۲۵ درصد) ابراز شده است. دانشجویان (۶۳ درصد)، کارکنان بخش خصوصی (۶۲ درصد) و بیکاران (۵۷ درصد) نیز بیشترین تمایل را به مهاجرت بیان کرده‌اند.

جدول شماره ۱۴. تمایل به مهاجرت در بین گروه‌های مختلف

تعداد کل	درصد مخالفت	درصد موافقت	گروهها
			مذهب
۳۵۷۶	۱۶۳۵	۱۹۴۱	تعداد
۱۴۴۳	٪۳۹	٪۶۱	شیعه
۲۱۳۳	۵۰	۵۰	اهل سنت
			سواد
۳۵۸۴	۱۶۳۸	۱۹۴۶	تعداد
۹۵۵	٪۵۲	٪۴۸	بی‌سواد
۱۹۵۲	۴۵	۵۵	زیر دیپلم
۴۵۵	۳۷	۶۳	دیپلم
۲۲۲	۴۰	۶۰	دانشگاهی
			سن
۳۵۸۱	۱۶۳۷	۱۹۴۲	تعداد
۱۴۷۴	٪۴۵	٪۵۵	جوانان
۱۹۶۹	۴۵	۵۵	میانسالان
۱۳۸	۶۲	۳۸	سالخوردگان
			وضع شغلی
۳۵۳۱	۱۶۱۷	۱۹۱۷	تعداد
۵۵۹	٪۴۸	٪۵۲	دانش‌آموز
۶۴	۳۷	۶۳	دانشجو
۱۱۲۱	۴۴	۵۶	خانه‌دار
۴۴۵	۴۳	۵۷	بیکار
۸	۷۵	۲۵	کارفرما
۷۵۳	۴۹	۵۱	کارکنان مستقل
۴۳۵	۴۶	۵۴	حقوق‌بگیر بخش عمومی
۱۴۶	۳۸	۶۲	حقوق‌بگیر بخش خصوصی

V: 0.02 (مذهب) Sig: 0.04 V: 0.2 (شغل) Sig: 0.000
 V= 0.1 (سواد) Sig: 0.000 V: 0.06 Sig: 0.000

اکنون این فرض را آزمون می‌کنیم که آیا بالا بودن میزان تمایل به مهاجرت در بین اهل سنت، بازتاب بیکاری و در بین شیعیان ناشی از بالا بودن تحصیلات است. برای کنترل هم‌زمان متغیرها از مدل لاجستیک استفاده می‌کنیم. نتایج در جدول ۱۵ ارائه شده است:

جدول شماره ۱۵. ضرایب مدل لاجستیک در مورد تمایل به مهاجرت

Sig	(Exp(B))	B	متغیرهای مستقل
			گروه مقایسه سالخوردگان
./۰۰۴	۱/۷۸۵	./۵۷۹	جوانان (۲۴ - ۱۵)
./۰۰۵	۱/۷۲۸	./۵۴۷	میانسالان (۶۴ - ۲۵ سال)
			جنسیت (گروه مقایسه زنان)
./۰۲	./۷۷۱	-./۲۶۰	مردان
			گروه تحصیلی مقایسه (بی سوادان)
./۰۰۶	۱/۲۸۴	./۲۵۰	زیر دیپلم
./۰۰۰	۱/۶۲۵	./۴۸۶	دیپلم
./۰۴۰	۱/۴۸۱	./۳۹۳	دانشگاهی
			گروه مذهب مقایسه (شیعه)
./۰۰۰	./۶۷۹	-./۳۸۷	اهل سنت
			گروه شغلی مقایسه (دانش آموز)
./۶۳۹	۱/۱۵۲	./۱۴۲	دانشجو
./۲۶۳	۱/۱۷۵	./۱۶۱	خانه دار
./۰۰۵	۱/۴۶۹	./۳۸۴	بیکار
./۱۵۴	./۳۰۵	-۱/۱۸۸	کارفرما
./۱۶۵	۱/۱۹۷	./۱۸۰	کارکنان مستقل
./۹۷۵	۱/۰۰۵	./۰۰۵	حقوق بگیر بخش عمومی
./۰۰۳	./۸۱۶	./۵۹۷	حقوق بگیر بخش خصوصی
./۰۹۹	-	./۳۷۹	ضریب ثابت

-2LL: 4751.992

X:296.932 df: 14

Sig: 0.000

Correct percent = 56

نتایج نشان می‌دهند که:

- با فرض ثابت بودن سایر متغیرها تمایل به مهاجرت با افزایش سن کاهش می‌یابد. جوانان بیش از میانسالان و سالمندان تمایل به مهاجرت دارند.
 - زنان بیشتر از مردان تمایل به مهاجرت دارند.
 - افراد دارای دیپلم در مقایسه با بی‌سوادان تمایل بیشتری برای مهاجرت دارند. تمایل به مهاجرت در مرحله بعد میان افراد دانشگاهی و زیر دیپلم مشاهده می‌شود.
 - با فرض ثابت بودن سایر متغیرها شیعیان بیشتر از اهل سنت به مهاجرت دائم تمایل دارند.
 - از نظر تمایل تفاوتی بین مشاغل مختلف مشاهده نمی‌شود تنها حقوق‌بگیران بخش خصوصی و بیکاران تمایل به مهاجرت دارند. تمایل به مهاجرت در بین حقوق‌بگیران بخش خصوصی بیشتر از بیکاران است.
- به نظر می‌آید مهاجرت از انگیزه‌های متفاوتی تأثیر می‌پذیرد. گروههایی از پاسخگویان در جستجوی شرایط بهتر کاری و یا دستیابی به شغل مناسب گرایش به مهاجرت دارند. افراد دیپلم، بیکار، جوانان و حقوق‌بگیران بخش خصوصی از این زمره‌اند. در مورد انگیزه‌های زنان برای مهاجرت دلیلی در دست نیست.
- در مورد گروههای مذهبی دو انگیزه متفاوت برای مهاجرت پیش‌بینی می‌شد. با توجه به سطح بالای بیکاری در بین اهل سنت انتظار می‌رفت تمایل به مهاجرت در این گروه ناشی از این متغیر باشد. در مورد شیعیان نیز تصور می‌شد انگیزه مهاجرت دستیابی به رشد شخصی و امکان ارتقاء اجتماعی و اقتصادی باشد. اکنون با کنترل این متغیرها تفاوتها همچنان پابرجا مانده است. بررسی دلایل جزئی‌تر نیازمند اطلاعات بیشتر است که پژوهشهای دیگر باید فراهم‌کننده آن باشند. آنچه مهم است تفاوت گرایش به مهاجرت است که می‌تواند عاملی برای تغییر در ترکیب مذهبی جمعیت باشد.

نتیجه‌گیری

براساس شواهد موجود (آمار و شخصی)، طی دو دهه گذشته روندی تدریجی در تغییر ترکیب مذهبی و قومی جمعیت استان سیستان و بلوچستان شکل گرفته است. دلایل بسیاری را می‌توان در توضیح این پدیده ارائه داد که در شرایط کمبود مطالعات و پژوهشهای لازم آزمون بسیاری از آنها دشوار است. حتی ارائه برآورد دقیقی از میزان رشد جمعیت گروههای مذهبی به سبب در

دست نبودن اطلاعات آماری ممکن نیست.

نویسندگان کوشیدند با استفاده از داده‌های گردآوری شده از چهار شهر زاهدان، خاش، زابل و چابهار بخشی از دلایل این تغییر را در نگرش اجتماعی مردم به خانواده و تمایل به مهاجرت جستجو کنند. در این مقاله دو نوع نگرش منجر به زاد و ولد و جابجایی جمعیت (یعنی هنجارهای خانوادگی و تمایل به مهاجرت) بررسی شدند. براساس نتایج به دست آمده از این مطالعه دو شیوه نگرش نسبت به هنجارهای خانوادگی و تمایل به مهاجرت با دو عملکرد متفاوت جمعیتی مشاهده می‌شود. در یک سو، هنجارهای سنتی خانوادگی با تأکید بر ارزشهای جمعگرایانه، تشکیل خانواده در سنین پایین و اهمیت نقش بزرگترها و در سوی دیگر، هنجارهای جدید خانوادگی با گرایش بیشتر به ارزشهای فردگرایانه و تشکیل خانواده در سنین بالاتر و گرایش نسبی به برابری در خانواده مشاهده می‌شود. این دو الگوی زندگی خانوادگی با تحصیلات پیوند دارند به نحوی که در سطوح پایین‌تر تحصیلات گرایش به هنجارهای خانوادگی بیشتر است.

از آنجا که سطح تحصیلات در بین گروههای مذهبی متفاوت است توزیع دو الگوی هنجاری در بین این گروهها نیز متفاوت است. به همین دلیل، در بین گروههای مذهبی با دسترسی پایین‌تر به آموزش گرایش بیشتری به هنجارهای سنتی مشاهده می‌شود و گروه مذهبی با سطح بالاتر آموزشی گرایش به هنجارهای جدید خانوادگی دارد. انتظار می‌رود این دو الگو به دلیل عملکرد متفاوت جمعیتی تغییر در روند جمعیتی را موجب شوند.

در کنار آن، بخشی از تغییر در ترکیب مذهبی جمعیت را می‌توان در تمایل به مهاجرت جستجو کرد. گروههای مذهبی در تمایل به مهاجرت با یکدیگر تفاوت دارند. این عامل نیز زمینه‌های تغییر در ترکیب مذهبی جمعیت را فراهم ساخته است. هرچند، دغدغه‌های موجود کمک زیادی در شناخت دلایل تفاوت گرایش به مهاجرت نمی‌کردند. متغیر مذهب، سواد و وضع شغلی با فرض کنترل هم زمان بر تمایل به مهاجرت اثر زیادی نداشتند و به همین دلیل، برای شناسایی متغیرهای مؤثر بر آن به مطالعه دقیق‌تر و جزئی‌تری نیازمند هستیم.

مآخذ

- احمدی، حمید (۱۳۷۸) قومیت و قوم‌گرایی در ایران: از افسانه تا واقعیت، تهران: نشر نی.
- Cacic Kumpes, Jadrankaz (1991) "Education and ethnic minorities", *Migracijske Teme*, Vol. 7, No. 3-4.
- Goulbourne Harry, ed. (2001) *Race and Ethnicity: Critical Concepts in Sociology*, London: Routledge.
- Guibernau, Montserrat and Rex, John (1999) *The Ethnicity: Nationalism, Multiculturalism and Migration*, London: Polity Press.
- Harris, Richard J. (1979) "An Examination of the Effect of Ethnicity, Education and Generation on Familism and Sex-role Orientation", Conference paper, Southwestern Sociological Association.
- Hutchinson John and Smith, Anthony D., eds. (1996) *Ethnicity*, London: Oxford University Press.
- Jackman, M. and Muha, M. J. (1984) "Education and Intergroup Attitudes: Moral Enlightenment, Superficial Democratic Commitment, or Ideological Refinement?", *American Sociological Review*, No 49.
- Man Chan, Joseph, et al (2002) "Abstract Principle Versus Concrete Interest: a Study of Education and Political Opinion in Hong Kong", *International Journal of Public Opinion Research*, Vol.14, No.1.
- Pong Suet, Ling (1995) "Access to Education in Peninsular Malaysia: Ethnicity, Social Class and Gender", *Compare*, Vol. 25, No. 3.
- Taylor, Patricia Ann (1981) "Education, Ethnicity, and Cultural Assimilation in United States", *Ethnicity*; Vol. 8, No. 1.
- Trovato, Frank (1981) "Canadian Ethnic Fertility", *Sociological focus*; vol. 14, No. 1.